

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد که بحثی را که ایشان مطرح فرمودند که شک در روایات استصحاب آمده شامل ظن غیر معتبر هم می شود. بعد ایشان فرمودند که اولاً خود معنای ظن غیر معتبر، ظن جز معانی شک است كما فی الصحاح. من نگاه نکردم صحاح را. مضافاً إلى ما تقدم در آن، ایشان از این راه هم وارد شدند. عرض کردم نمی دانم گفتیم یا در ذهنم بود عرض بکنم، بیشتری که اصحاب ما بهش تمسک کردند همین روایات زراعه است لا تنقض الیقین بالشک، در بعضی هایش و إنما تنقضه بیقین آخر. می گویند از این که بین شک و یقین مقابله شده و ناقض یقین را یقین قرار دادند از همین معلوم می شود که غیر از یقین نمی تواند نقض یقین بکند. حالا شاید چون مفهوم یقین بوده تمسک نکردند و إلا از این این طور در می آید پس مراد از شک در این جا خصوص تساوی نیست، مراد آن جایی است که یقین پیدا نشود. در جایی که یقین پیدا نشد آن جا حالت سابقه اخذ می شود.

به هر حال مرحوم نائینی از این تعبیری که الان عرض کردم از این راه. یک راهی است که الان در کتب اصول متعارف است. از این راه نرفتند. از این راه واقع شدند که من أن الشک إنما أخذ موضوعاً فی الاصول العملية من جهة كونه موجبا للحيرة و عدم كونه محرزا و موصلا للواقع

مراد از شک در اصطلاح ایشان تساوی طرفین است.

اصلاً این شک همان جهل بسیط است، این اصطلاح شک در اصطلاحشان همان جهل بسیط است

من جهة عدم كونه محرزا و موصلا للواقع

یعنی مرحوم نائینی یک حرفی دارند که اصولاً در شک هیچ نحوه ای از جهت کشف نیست چون تساوی طرفین است لذا تتمیم کشف

یعنی ایجاد کشف. ایجاد کشف در باب شک معنا ندارد یعنی یک تقسیم ثلاثی کردند که یا شک است یا ظن است یا علم. در علم

چون احراز تمام است، کاشف تمام است در آن جا می گویند امکان ندارد حجت نیست چون کشفش تمام است. در ظن چون کشف ناقص است می شود آن کشف ناقص را تتمیم بکند. لذا کرارا و مرارا عرض کردیم مبنای مرحوم نائینی و تا یک حدی با اختلاف تعبیر مرحوم آقاضیا، مرحوم آقای خوئی مبانیشان در باب حجیت حجج همین تتمیم کشف است. چون این بحث حجیت حجج یکی از مباحث بسیار مهم است که مثلا خبر واحد اگر حجت شد یا قول قاضی اگر حجت شد یا خبر خبره اگر حجت شد این حجیت به چه معناست؟ یا مثلا اجماع منقول به خبر واحد اگر حجت شد معنای حجیت اصولا چیست، اصلا حجت یعنی چه؟ عرض کردیم بعضی ها به معنای جعل بدل می دانند. بعضی ها به معنای مثلا این که جعل بدل از واقع، بعضی ها اصلا جعل در مقام واقع می دانند و الی آخره. دیگه حالا من نمی خواهم. در مبادی نسبتا مشهور زمان ما یکی تنجیز و تعزیر است که ظاهر کفایه است تنجیز و تعزیر و یکی هم مسئله یا جعل منجزیت و معذریت است، یکی هم مبنای مرحوم نائینی بیشتر فعلا در حوزه ها معروف است و آن مسئله تتمیم کشف. ایشان حجت را به معنای تتمیم حجت می دانند چون موارد حجت در جایی است که شما ظن دارید، ظن یک کاشف ناقص است، شما آن کاشف ناقص را تمام می کنید. آن وقت مرحوم نائینی می فرمایند در مثل علم چون کاشف تام است دیگه آن جا حجیت معنا ندارد چون کشفش تام است. در ظن معنای حجیت دارد و معنایش هم تتمیم کشف است، در شک هم که تساوی طرفین است امکان جعل حجیت ندارد چون چیزی ندارد که تتمیم بشود، صفر است چون کاشفیتش صفر است حالت تساوی طرفین است در شک هم در حقیقت اگر بخواهد یک کاشف قرار بدهد ایجاد کاشف باید بکند و این کار شرعی نیست. البته به نظر ما تتمیم و ایجاد مثل هم اند چه مشکلی دارد حالا اگر کسی تتمیم را قبول کرد ایجادش هم در وعای اعتبار مشکل خاصی ندارد.

به هر حال مرحوم آقای نائینی قدس الله نفسه این مبانیشان است و عده ای از شاگردان. شاید مبنای متعارف نجف است و عرض کردیم مبنای مرحوم شیخ هم تقریبا مصلحت سلوکی است که این آقایان رد کردند و به ذهن ما می آید همان مصلحت سلوکی شیخ با توجیهاتی که ما کردیم و توضیحاتی که دادیم که مراد شیخ باشد یا نباشد فعلا یک چیزی شبیه مصلحت سلوکی است یعنی به عبارة اخری ما در بحث حجیت مفصل متعرض شدیم حجیت تابع کشف و کاشفیت نیست، این ها اصلا تفکر اصولی شده تقریبا از بعد از

زمان شیخ به این طرف، البته قبل از ایشان هم بود اما چون در حوزه های ما هم آن کتاب ها درس داده نشده بیشتر همین تفکرات شیخ است. این تفکر را مرحوم نائینی و به یک بیانی هم آقاضیا و آقای خوئی پیگیری کردند. آن خلاصه اش این است که حجیت را تابع کشف گرفتند. معیارش را در حجیت کاشفیت گرفتند به مقدار کشف. اگر کاشف تام بود حجیت تام است، کاشف ناقص است حجیت ناقص است، کاشف نبود اصلا نیست پس معیار را روی کشف بردند. معیار حجیت را. ما مفصل عرض کردیم حجیت یک امر پدیده اجتماعی است، پدیده های اجتماعی تابع مثل کاشف نمی شوند، اصولا حجیت تا در جامعه نباشد معنا ندارد، برود در غار زندگی بکند تا قانونی نباشد حجیت معنا ندارد. حجیت نه به معنای جری عملی بر طبق صورت ذهنی است، این نیست حجیت که شاید بعضی عبارات شیخ مشعر به این باشد، حجیت این نیست. این بحث دیگری است، من علم عمل آن بحث دیگری است، حجیت یعنی ما یحتاج به الطرفان، مولی و عبد یا قانون و شهروند مثلا. این ما یحتاج به الطرفان و مزیل عذر باشد و اگر مخالفت کرد استناد بکند و او بگوید تو باید این کار را انجام می دادی به خاطر این حجت، او بگوید انجام ندادم به خاطر آن، این مراد از حجیت این است که در این جا این استف نه این که اگر من فهمیدم این جا مار هست فرار بکنم، این فرار حجیت است که تابع کشف باشد. حالا به هر حال وارد این بحث نشویم چون یک بحث طویل و عریضی است و شرح آن مبانی و خصوصیاتش. مرحوم آقا شیخ محمد حسین هم حجیت را امر عقلائی گرفتند حتی در قطع هم قائل به حجیت عقلائی اند لکن ما عرض کردیم مطلب ایشان را اجمالا قبول کردیم با یک تغییرات کلی که داده شد. حالا به هر حال وارد آن بحث نشوم. این روی مبانی مرحوم آقای نائینی یعنی این ظرافت کار را دقت بکنید. البته شاید به این بیان که من عرض میکنم نه در عبارت مرحوم نائینی. آمده اما نه به این روشنی نه. آن ها حجیت را جز کشف می دانند، تابع کشف. هر مقدار کشف بود همان مقدار حجیت است، اصلا حجیت را تابع کاشفیت آن حالت ادراکی می دانند مثلا کاشف در باب یقین تام است، حجیتش تام است، کاشف در باب ظن ناقص است حجیتش ناقص است. در باب شک هم که اصلا کشف نیست حجیت نیست لذا مرحوم نائینی معتقدند که تتمیم کشف ممکن است اما احداث کشف ممکن نیست، ایجاد کشف. شک

چون صفر است در مرحله صفر است ایجاد کشف نمی تواند برایش بکند. طبعا چون دیگران هم اشکال کردند حالا نمی خواهم متعرض بشوم به ذهن ما اگر بنا شد امر اعتباری باشد ایجاد هم مثل تتمیم است، اگر بنا شد در آن تصرف بشود فرقی در این جهت ندارد.

به هر حال ایشان نوشتند اُخذ موضوعا در اصول عملیه من جهة كونه موجبا للحيرة و عدم كونه محرزا و موصلا للواقع نه محرز، کاشفا. این جا اگر کاشف می گفت شاید مرحوم مقرر یادش رفته مبانی استادش را، ما بهتر از ایشان تقریر می کنیم چون ایشان در شک اصلا کشف نمی بیند، خوب دقت بکنید، در ظن کشف ناقص می بیند، در قطع کشف تام می بیند. این نه من جهة عدم كونه محرزا، اصلا بحث احراز ندارد، کشف ندارد، صفر است.

پرسش: در بحث اعتبار معقولیت و امکان را مطرح نکنیم، مقبولیت را مطرح بکنیم، اگر همین جا به خود شک حجیت بدهیم آیا آیت الله مددی: ممکن است در بعضی از موارد بدهد، چه اشکال دارد؟ بگوید ولو نمی دانی انجام بده مثل جعل احتیاط دیگه. مثل جعل احتیاط بکند مثل در شبهات دماء می گوید نمی دانی معذلتک شما احتیاط بکن، چه مشکل دارد؟ کاشف هم ندارد چون ما این را عرض کردیم چون این احکام مال ابداع است، می شود ابداع بکند. ما اصول عملیه را ابداع می گیریم خب، می شود ابداع بکند.

به هر حال این چون مباحث را خیلی تکرار کردیم دیگه هم خودم خسته شدم هم آقایانی که از قبل تشریف داشتند خسته شدند دیگه وارد این بحث نمی شویم. اجمالا حرف مرحوم آقای اصفهانی را قبول کردیم اما با یک تغییرات کلی و یک تفسیر خاصی از حجیت که مطابق با مصلحت سلوکیه شیخ است، باز هم با تغییرات کلی که با آن تغییراتی که ما دادیم اشکالات مرحوم نائینی و آقای خوئی و دیگران، چون همه به مصلحت سلوکیه اشکال کردند، اشکال معروفشان که تصور این که در سلوک مصلحت باشد اما در مسلوک نباشد، به این که سلوک و مسلوک یکی اند این قابل تصور نیست، ما توضیح دادیم چطور می شود که در سلوک مصلحت باشد اما در مسلوک نباشد.

علی ای حال این مباحث چون گذشت و دیگه حالا بخواهیم تکرار بکنیم باید چند روز در آن مباحث باشیم.

لا من جهة كونه صفة قائمة في النفس في مقابل الظن و العلم فكل ما لا يكون موصلا و محرزا للواقع

پس بنابراین هر چیزی که شما را به واقع نرساند، این بهتر بود ایشان به جای این می گفت کل ما لم یکن فیہ کشف معتبر، مراد ایشان این است.

ملحق بالشک حکما و إن لم یکن ملحقا به موضوعا

اگر چه موضوعا شک نیست حکم شک را دارد.

حالا چون بناست به همین جا ختمش بکنیم، من طبق آن تفسیری که دیروز عرض کردیم این را که ایشان از صحاح هم نقل کرده، طبق تفسیری که من دیروز عرض کردم بعید نیست ملحق موضوعی هم بشود. چون عرض کردیم شک در اصل لغت عرب وقتی که انسان می بیند چیز هایی به پای آدم، به لباس آدم می چسبد مثل خاری، اصطلاحا شک مال این است که یک قسمت از زیارت وارث است، زیارت جامعه است، و جنازة قد شُکَّت بالسهم اکفانه، یا مِیة یا مقتول شهید، حالا عبارتش مقدمه اش یادم رفته. قد شُکَّت بالسهم اکفانه، یعنی اکفان ایشان، البته شک به معنای شق هم هست یعنی این تیر ها به کفن ایشان چسبیده به اصطلاح، مربوط به امام مجتبی سلام الله علیه.

علی ای حال بعید نیست، خوب دقت بکنید، این که در صحاح هم آمده عرض کردیم شان لغوی نقل است اما شان ما در اصول اگر تمام بشود در مباحث لغوی تحلیل است، اصلا نکته اصلی در اصول تحلیل است. بله ما در اصول هیئات را خوب تحلیل کردیم یعنی خوب یعنی بنا بوده، حالا شد یا نشد کار ندارم. بنا بوده هیئات را خوب تحلیل بکنیم اما مواد را تحلیل نکردیم، چرا؟ چون اگر بنا بود مواد را تحلیل بکنیم لغت می شد، البته در اصول متوسط ما، حالا اسمش را اصول متوسط بگذاریم مثل علامه که از اصول اهل سنت گرفته یک عده از مفرداتی که کثیر الدوران است آن را آمدند تحلیل کردند مثل حروف مثلاً فاء برای ترتیب است، یا نه، واو برای ترتیب است یا نه، الان در اصول ما الحمد لله این بحث کلاً برداشته شده، معانی حروف در کتاب علامه هست، در کتب اهل سنت هم هست نه این که فقط در کتب علامه. علامه هم از اهل سنت گرفته. ما یک مدت زمانی، ما مثل متوسط یعنی متقدم ما مثل مرحوم

سید مرتضی، ایشان که ندارد، علامه دارد، باز معانی حروف را مرحوم آقای معالم ندارد. ما غالباً اصول ما تقریباً متأثر به معالم است و معالم اصولاً اصول نبود، می دانید شما، مقدمه کتاب بود. چون در آن زمان متعارف بود که قبل از این که وارد فقه بشوند دو تا مقدمه را ذکر می کردند، یکی اصول عقائد اجمالاً که مباحث کلامی بود و یکی هم اصول فقه، و لذا ازش تعبیر به اصولین می کردند. این تعبیر اصولین یعنی اصول عقائد و اصول فقه. همین غنیة النزوع این طور است، البته این غنیة النزوعی که چاپ شده ناقص است، غنیة النزوع فی علمی الأصول والفروع، علمی الاصول، این غنیه ای که چاپ شده اصول فقه دارد، این که چاپ سنگی شده، اصول عقائد ندارد، این چاپ جدیدی که کردند نسخه کامل است، یک قسمتش اصول عقائد است که کلام است، یک قسمتش اصول فقه است یک قسمتش هم فقه است، فی علمی الاصول و الفروع. یک مقداری متعارف بود که علم اصول را حتی ولو مختصر، حتی همین حدائق که حدائق اصول را در مقدمات جلد اول آورده، چهارده تا مقدمه است، یک دوره اصول آن جاست، مرحوم محقق غیر از این که معارج دارد.

پرسش: در اول معتبر

آیت الله مددی: معتبر آورده، حالا خود ایشان کتاب اصولی هم دارد، معارج دارند اما در اول معتبر هم ایشان یک چهار پنج صفحه ای از چاپ قدیم امهات مباحث اصول را آورده است. معالم مقدمه ایشان بر معالم الدین و ملاذ المجتهدین بود، بعد از مقدمه هم ایشان یک مقدار از طهارت را نوشتند بعد فوت کردند رضوان الله علیه. آن کتاب منتهای ایشان هم ناقص است، آن هم تا اوائل حج است.

پرسش: کافی هم همین طور است

آیت الله مددی: کافی ابن الصلاح حلبی هم همین طور است، کلام دارد و اصول و فقه دارد، کافی که چاپ شده دارد اما غنیه چاپ قبلش ناقص است، اصول کلام را ندارد، این چاپ بعدی که اخیراً کردند سه جلد است، من هم دارم، حالا تعداد جلد هایش یادم رفته، این بحث کلام را بهش اضافه کردند در نسخی که بعد ها پیدا کردند بخش کلامش هم بود با او چاپ کردند لذا سه تا علم است:

کلام، اصول فقه و خود فقه. غنیة النزوع.

.....

علی ای حال و عرض شد که این یک مقداری این ها را برداشتند اما به ذهنم می آید که ما یک قدرت تحلیل لغوی را در اصول قوی بکنیم، خوب دقت بکنید، یک قدرت تحلیل لغوی. می خواهیم مفردات را نگاه بکنیم باید برویم لسان العرب و کتاب های مفصل لغت را نگاه بکنیم اما قدرت تحلیل لغوی را در خودمان ایجاد بکنیم، خوب دقت بکنید مثلاً صحاح یک کتاب لغت است، اگر در آن نوشته باشد که شک شامل ظن هم می شود این در حقیقت بیایم بگوییم این که ایشان می گوید ملحق به حکما لا موضوعا، و إن لم یکن ملحقاً به موضوعاً، این برای الحاق موضوعی کلام صحاح خوب است چون صحاح کتاب لغت است، ربطی به فقه و این ها ندارد. و لکن بیایم این را تحلیل بکنیم بگوییم نکته اش این است در لغت عرب هر چیزی که در ذهن انسان یا احتمال یا احتمال یکمی قوی، اوهام، خیالات، چیز هایی که در ذهن پیدا می شده و پایه و مانع نشده و انسان می کُنده دور می انداخته بهش شک می گفتند، خوب دقت بکنید پس آن ظن غیر معتبر، این که نائینی می گوید ملحق به حکما و إن لم یکن ملحقاً به موضوعاً، نه موضوعاً هم ملحق است، به این معنا روشن شد؟ تحلیل ما برای این معنا، عبارت صحاح که نقل است. ببینید در اصول مهم ترین کاری را که ما در اصول داریم تحلیل مطالب لغوی است لکن تحلیل مطالب لغوی را از دیدگاه زاویه شرع و نصوص شریعت و نصوص قانونی نگاه می کنیم. پس این یک نکته اساسی است لکن در کتب اصول ما فعلاً و آن اوائل هم همین طور بود تحلیل بعضی از هیئات بود یا حالا فرض بکنید بگوییم همه هیئات را بیایم تحلیل، تحلیل هم نمی کنیم، باب افتعال را نمی آوریم تحلیل بکنیم، استفعال، فلان. هیئت استفعال و افتعال را نمی آئیم در کتب اصول. چند تا به مناسبت هیئت مبالغه، لا ضرار، باب مفاعله، باب افعال، فرق بین این ها با باب مفاعله، بعضی این ها را انجام دادیم یا باب تفاعل اما این که بیایم کلاً کل ابوابی را که در صرف بوده، در هیئات این ها را در اصول بیاوریم نه و لکن مهمش آن تحلیل است، تحلیل از خود نقل دقیق تر است، مهم تر است یعنی اگر بناست در اصول به شما قدرتی داده بشود عمده تحلیل است مثلاً در این جا مثلاً کسی می گوید صحاح کتاب لغت است، من چون عبارت صحاح را ندیدم حالا آقایان اگر عبارت را در آوردند شک را شامل ظن هم گرفته، ما می آئیم این را تحلیل می کنیم می گوییم راست است این حرفی که صحاح هم گفته ما دیگه تعبد نداریم، حجیت قول لغوی نیست، می گوییم این مطلبی را هم که صحاح از لغت عرب فرموده حق با ایشان است،

حرف خوبی است، چرا؟ چون شک چیزهایی است که به لباس انسان می چسبد، خاری که به لباس می چسبد عرف این را شک می گوید که طبیعتا انسان می کند و دور می اندازد. هر چه ادراکاتی که بی اساس و بی پایه و بی مایه است در ذهن ما می آید و بعد آن ها را دور می ریزیم می شود بهش شک گفت پس ظن غیر معتبر هم شک می شود، اگر ظن ریشه و مایه داشت آن را می گیریم، روشن شد؟ من فقط مهم نبود که قول، می خواستم نکته اساسی را بگویم، در اصول عادت بکنیم به تحلیل، نه عادت بکنیم به نقل.

پرسش: مبهم ۲۰:۳۰

آیت الله مددی: آهان، اشکال ندارد البته نه این که هر کسی برای خودش پرت و پلائی بگوید، این مبنی بر این است که آشنا باشد با تاریخ عرب، با تاریخ لغت، با خصائص لغت عربی، با خصائص ادبیت هایی مختلفی که وجود دارد، این که آدم برای خودش چیز پرت و پلا بیرون بیندازد آن هم درست نیست.

ما بیاییم بگوییم وقتی معنای محسوس را شک می کنیم که به این معناست، معنای شک آن چیزهایی است که به لباس انسان، به پای انسان می چسبد که مثلا متفرقات را دور می ریزد، می کند و دور می ریزد این را اصطلاحا لفظ شک را عرب بکار می برد. اگر در ادراکات ذهنی این آمد آن ادراکات ذهنی که همان جا برای ما پیدا می شود. یک کسی داستانی می گوید قصه رستم و اسفندیار می گوید ما خیال می کنیم این تاریخ است، یک چیزهای این جوری در ذهن ما پیدا می شود، در اساطیر پیدا می شود، در ضرب المثل ها پیدا می شود، در نقل هایی که هست، الان معظم بلکه تمام این رادیو و تلویزیون ها دروغ می گویند، این دروغ هایی که این ها می گویند بالاخره یک چیزی در ذهن ما می آید، یک احتمالی می آید، این احتمالات احتمالات شکی اند ولو احتمال دارد ظن پیدا بشود اما یک ظنی است که در مفهوم عربی همه این ها را شک می دانند یعنی شک فی ذهنه، این چسبیده به ذهنش، دقت می فرمایید؟ پس حرف صحاح را هم چون من ندیدم، باز هم تاکید می کنم . اگر بر فرض این مطلب باشد حرف صحاح هم درست است، حرف مرحوم نائینی هم درست است، فقط بالاتر از ایشان، ملحق به موضوعا.

پرسش: این ملحق به موضوعا را که می فرمایید این بنا بر مبنای این است که این یعنی شخصی یا لغتی معنای شک را لحاظ نکنیم،

اما به این اعتبار که شارع به چه چیزی شک می گوید

آیت الله مددی: وقتی عرف شد شارع به عرف صحبت کرده است.

پرسش: یا مثلا جایی شارع می گوید که مثلا این شک

آیت الله مددی: اگر گفت لا تنقض الیقین بالشک یعنی همین که عرف فهمیده، یعنی چیز هایی که در ذهنتان می آید مایه ندارد، اساس

ندارد. این ها را در مقابل یقین قرار ندهید، این ها را دور بریزید مثل این که به شما بگوید وقتی باغ رفتید چیزی به لباس هایتان

چسبید در آمدید دور بریزید، بکنید دور بریزید، این لا تنقض الیقین بالشک معنایش این است، شما اگر یقین پیدا کردید یک

خیالاتی و مطالبی در ذهنتان می آید تعلق به ذهن پیدا می کنند مایه ندارد، اساس ندارد، این ها را دور بریز، لا تنقض الیقین بالشک

پس این شامل ظن غیر معتبر هم می شود. این که ایشان می گوید و إن لم یکن ملحقا به موضوعا، انصافا به ذهن من ملحق به

موضوعا نه فقط حکما یعنی نکته ای که من دیروز عرض کردم در ذهنتان بیاید، ظن یک نوع ضیق ادراکی است، ضیق ادراکیش دو

جهت دارد، یا خود ادراک ضیق دارد، توضیحی که من دیروز عرض کردم خیلی نافع است، روی این فکر بکنید خیلی آثار خوبی دارد.

دو: ضیق ادراکی به لحاظ پایه و مایه ندارد، پشتوانه ندارد. ما انزل الله بها من سلطان، قل هاتوا برهانکم ان کنتم صادقین، اگر شما به

واقع رسیدید برهان بیاورید، آن پایه را بیاورید. اگر شما برهان نیاوردید شما به واقع نرسیدید، مثل اسطوره می ماند، مثل خیالات

می ماند، مثل خواب می ماند. دقت کردید؟ پس بنابراین آن که به ذهن بنده سراپا تقصیر می رسد در این جا کل ما لا یكون موصلا،

اما آن مطلبی که ایشان در مقدمه فرمودند در اصول عملیه، ما این را کرارا گفتیم، البته گفتم آقایان دارند اما نه به آن تعبیری که بنده

دارم. عرض کردیم اصولا اصول عملیه موردش فرض جهل به واقع است، اصلا موضوعش این است یعنی فرض این می کند شما واقع

را نمی دانید لذا ابداع می کنید و لذا هم اصول عملیه ابداعند چون واقعی نیست دیگه، چون فرض جهل به واقع است ابداع می کند. و

لذا این را ما مایز اساسی در باب اصول عملیه قرار دادیم اگر در جایی ابداع نبود اصل عملی نیست اصلا. به نظر ما اصل عملی نیست

مثلا اصالة البرائة به نظر ما به این مقداری که الان ثابت است این اصل عملی نیست، چرا؟ چون اصالة البرائة به این معنا عبارت از این است که من در ادله فحص کردم آن که وجدانی ماست، دلیل پیدا نکردم این هم وجدانی ما. اگر دلیل پیدا نکردم این حکم بر فرض هم باشد به تنجز نمی رسد. این قاعده عقلائی است، ممکن است بگوییم نه آقا حتی دلیل پیدا نکرد حکم منجز است مثل حق الطاعة، آن نتیجه حق الطاعة چیزی شبیه این است. بگوییم اگر شما ولو به واقع نرسیدید ولو طریق نداشتید معذک آن حکم منجز است، بگوییم قاعده عقلائی، این اصل نیست، این ابداع نیست، این قاعده عقلائی است

پرسش: نوبت به برائت نمی رسد اصلا

آیت الله مددی: بله

اگر تنجز نبود عقاب نیست، احکام جزائی نیست چون احکام جزائی دار مدار تنجز است، این هم قاعده عقلائی است پس دو تایش وجدانی است، دو تایش هم عقلائی است. عقلائی چرا می گوییم؟ چون ممکن است در یک جامعه ای عوض بشود. در یک جامعه ای بگوید حتی اگر شما نمی دانستید باید دست نگه بدارید ولو تنجز نشود باید دست نگه دارید. ممکن است، چیز مشکلی ندارد.

پرسش: اخباری می شویم

آیت الله مددی: حالا اخباری بشویم یا اصولی بشویم، این احزاب سیاسی ای که خیلی آهنی اند آن ها این جوریند، می گویند هر جا وظیفه ات را ندانستی باید دست نگه داری تا از بالا حکم بیاید. حالا حزبی بشویم، حالا هر جوری که شد دیگه، چون این هم انواع مختلف دارد دیگه حالا

اما آن سیره عقلائی در قوانین به طور متعارف الان این است، خوب دقت بکنید! پس این جا کجا ابداع شد؟ چرا اصالة البرائة ابداع باشد؟ کجای قصه ابداع شد؟ بله اگر گفتیم حالا که ما احکام جزائی نداریم ظاهرا حکم برداشته شده، این ابداع است. لذا من همیشه عرض میکنم مباحث علمی را خوب تصور بکنید، آن وقت دنبال دلیل طبق آن تصور بروید، از ادله این را در بیاوریم که حکم ظاهرا برداشته شده. این اگر شد این ابداع می شود و راست است، این یکیش ابداع است، این مطلبش ابداع است و إلا آن مقداری را که ما

طبق وجدان و طبق قواعد عقلانی می دانیم اگر ما دلیلی بر حکم پیدا نکردیم احکام جزائی ای که تابع عنوان عصیان و تمرد است بار نمی شود. بلکه احکام جزائی ای که تابع تمرد نیست آن ها بار می شود مثل این که ما نمی دانستیم سنگی زدیم شیشه یکی را شکاندیم خب ضامنیم، ضمان تابع تمرد نیست، ضمان یعنی بدل، در ذمه گرفتن، خود ضمان انتقال به ذمه است. این ضمان تابع تمرد نیست، شما می خواهید تمرد بر قانون بکنید یا نکنید، ضامن ضامن است دیگه، حالا می خواهد تمرد باشد یا نباشد. بلکه زندان یا ممنوعیت از سفر یا ممنوعیت از شغل یا غرامت مالی یا شلاق این ها تابع تمردند، کسی که بر قانون تمرد بکند زندان می رود، آن جزایی است، احکامی است که تابع بر تمرد است اما یک عده احکام جزایی است به اصطلاح ما تابع واقع است، آن ها به جهل و علم ربطی ندارند یا نسیان. اگر جایی دلیل آمد برداشته شده و إلا مقتضای قاعده همه جا باید باشد. این قواعد کلی.

پس برائت لذا طبق تصویر ما، برائت اصل نیست چون ما این را قبول نکردیم، رفع حکم ظاهری را قبول نکردیم

پرسش: این که استناد به شارع داده می شود در واقع ابداع می شود

آیت الله مددی: به چه دلیل بگوییم ظاهرا نیست؟

پرسش: ظاهرا نیست دیگه،

آیت الله مددی: چرا؟

پرسش: رفع ما لا يعلمون یعنی حکم ندارید

آیت الله مددی: نه گفت که شما عقوبت ندارید نه این که حکم ندارید.

پرسش: رفع ما لا يعلمون

آیت الله مددی: آهان، رفتید به دلیل تعبدی، راست است. آن وقت اگر روی حدیث رفع به اسانید متعدد ثابت نشد، متن لا يعلمون

ثابت نشد، عرض کردم متن لا يعلمون را هیچ کس از سنی ها نقل نکردند، اصولا سنی ها متن ثلاثی نقل کردند. این متن شش تایی را

هیچ یک از سنی ها نقل نکرده و شواهدی را اقامه کردیم که آیا این متن ثابت است، شواهد خارجی و داخلی که حالا دنبال آن بحثش نمی رویم.

البته خوب دقت بکنید حدیث رفع عن امتی ما لا یعلمون چون در کتاب کافی در اصول، من یک چیزی که بهش رسیدیم این است که شیخ روایاتی را که کلینی در اصول دارد نگاه نکرده، نمی دانیم کتاب در اختیارش نبوده، نمی فهمم چرا؟ هنوز هم نفهمیدم چرا. خیلی روایات اساسی در اصول کافی هست که شیخ این ها را اصلا نیاورده، یکیش همین حدیث رفع، یکیش حدیث من بلغ، این ها در اصول کافی هست ولی شیخ اصلا نیاورده، اصلا شیخ حدیث من بلغ را کلا نیاورده، حدیث رفع را هم نیاورده و این حدیث در کتاب فقیه هم هست، شیخ از فقیه گفت که شش در میان، ده در میان است، گاهی نقل می کند بیشترش هم نقل نمی کند، این هم جز عجائب است، فقیه مسلم در اختیار ایشان بوده، نسبت نقلش از فقیه خیلی کم است، فوق العاده کم است، این در فقیه هم هست شیخ هم نیاورده غرض خوب دقت بکنید در کتاب کلینی در اصول هست، در فقیه هم آمده مرسل است، در خصال آمده مرسل است، در کتب شیخ صدوق هست اما در میراث های شیخ طوسی اصلا نیست، در کتاب خلافت همان متن ثلاثی هست که سنی ها نقل کردند، آن هم چون کتاب خلاف کتاب جدلی است دیگه، چون سنی ها نقل کردند ایشان هم آورده، یَحْتَجُ عَلَیْهِمْ نَهْ یُحْتَجُّ بِهَا، یعنی جز احادیث یُحْتَجُّ بِهَا نیست، یَحْتَجُّ عَلَیْهِمْ، لذا من فکر می کنم سرّ این که این حدیث خیلی مشهور در برائت نشد چون شیخ نیاورد چون غالباً اصحاب بعدی ما به شیخ نظر دارند، به میراث های شیخ نظر دارند، شیخ این را اصلا نیاورد، خیلی عجیب است، تعجب می کنیم. شیخ طوسی شیخ الطائفة حدیث رفع شش تایی و نه تایی را کلا نیاورد، در کتاب خلاف سه تایی اهل سنت را آورده، تصادفاً یک سه تایی هم ما داریم که سندش صحیح است، آن را هم نیاورده، سندش معتبر است اما متن عجیب و غریبی است. به هر حال آن را هم نیاورده. آنی که آورده متن ثلاثی اهل سنت است.

فکر نمی کنم بشود شیخ را، بالاخره شیخ الطائفة هست، شوخی نیست، این همه آثار علمی، من هم واقعا نمی دانم، من فقط این پدیده را برای شما می گویم تا شما بنشینید بعد ها تحلیل بکنید، شیخ کتاب اصول را، ندیدم که روایت در اصول باشد، گاهی بعضی روایت

.....

اثر فقهی دارد نمی خواهد وارد بحث کبرویش بشویم اما از کتاب فقیه معظمش را نیاورده اما از فقیه دارد، و دیگه نمی فهمم سرّ این کار مرحوم شیخ چه بوده، چه نکته ای در نظر مبارک ایشان بوده و لذا این حدیث رفع تقریباً می شود گفت که اصحاب متوسط ما مثل ابن ادریس و دیگران تا زمان اخباری ها، این ها به حدیث رفع هم تمسک نکردند در برابر، همان قاعده عقلائی قبح عقاب، همان ها را. حدیث رفع را در حقیقت اخباری ها آوردند فقط حملش بر شبهات موضوعیه کردند. بعد از اخباری ها باز مرحوم وحید، در حقیقت بحث های زنده حدیث رفع از قرن دوازده پیش ما شروع شده، اشتباه نشود، حدیث در قرن چهارم آمده، اول قرن چهارم در کافی و آخر قرن چهارم در فقیه، در قرن چهارم آمده اما چون شیخ نیاورد خیلی بررسی روش نشده، حدیث رفع شش تایی که توش ما لا یعلمون دارد یا نه تایی، در نه تایی هم ما لا یعلمون دارد. این حدیث رفع که فرمودید بله اگر ثابت شد، مرحوم نائینی می فرماید شش تا که دارد پنج تایش رفع واقعی است، ما لا یعلمون رفع ظاهری است، خب همه این ها دلیل می خواهد، می گوید چون نمی شود دور لازم می آید، خب حالا فرض کنید ما دورش را جواب دادیم و إلا به حسب ظاهر که رفع واقعی است، رفع واقعی را هم آقایان قبول ندارند، رفع ظاهری می دانند.

علی ای حال ما این را توضیحاتش را عرض کردیم، خیال کردیم همه بحث را تمام می کنیم متأسفانه نرسیدم، خودم هم خیلی حال نداشتم خیلی دیر شروع کردیم، این ساعت هم که خوابیده باید با یک ساعت دیگری نگاه بکنیم.

پرسش: عبارت صحاح فرق بین ظن معتبر و غیر معتبر نمی گذارد، تحلیلی که فرمودید معطوف است به ظن غیر معتبر

آیت الله مددی: چون ظن معتبر مایه دارد، من توضیحش را دادم، آن ظن مراد چیزی است که مایه ندارد، پایه ندارد، اساس ندارد. آن ظن غیر معتبر همین طور که در بحث مفصل دارد لا تقف ما لیس لك به علم، آن جا مرحوم شیخ دارد، اصلاً اگر ظن معتبر بود جز ما لیس لك به علم نیست، خارج می شود. و علم را عرض کردم ظن ضیقش به خاطر پایه نداشتن است، اگر پایه پیدا کرد ظن نیست دیگه، معتبر است. ما دنبال ظن و علم نیستیم، ما دنبال پایه و مایه و این که حجت تمام بشود، دنبال این هستیم.

.....
علی ای حال این مطلب ایشان هم طول کشید، چون دیگه ظاهرا فردا را هم تعطیل بکنیم، من حرفی ندارم فردا اگه می خواهید تشریف بیاورید بیایید بخوانید، فردا هم بخوانیم تا این تمام بشود، من خیال کردم امروز تمام می شود. دیروز هم به آقا قول دادم که تمامش بکنیم. فردا از اول خاتمه می ماند به بعد.

حالا به هر حال این مطلبی را که مرحوم آقای نائینی، خوب دقت بکنید، لذا ما همیشه عرض کردیم آن وقت چون شما جهل به واقع دارید می آید تعامل بکند با صور ادراکی شما، با صورتی که ادراکی است، اگر هر دلیلی بیاید تعامل بکند با امر واقع این اسمش اماره است، بینه است. هر نکته و هر دلیلی، هر تعبدی بیاید با صور ادراکی شما تعامل بکند اصل عملی است. لذا مثلا می گوید شما چه می گوئید؟ می گوئید من حکم منجز نیست، کیفر ندارم، پس ظاهرا حکم برداشته شده. ببینید آمد با ادراکات شما تعامل کرد، ما عرض کردیم این پس را قبول نکردیم. می گوید آقا شما دیدید این دیروز زنده بود، الان نمی دانم، می گوید نمی دانم، این می آید روی نمی دانم شما می گوید آن صورت سابق که دیروز از حیاتش بود آن صورت الان هم بیاید پس بگو زنده است، این اسمش استصحاب است. این تفسیر ما برای اصول عملیه است، اصول عملی مورد اساسیش جهل است و کار اساسیش ابداع است. و مراد ما از ابداع و لذا خوب دقت بکنید در اصول عملی دائما باید آن صورت ذهنی شما لحاظ بشود. طبق آن صورت ذهنی ابداع می کند مثلا قاعده سوق، می گوید این گوشت را از بازار خریدم، ببینید می گوید از دست مسلمان گرفتی؟ بله، خب این مذکی است، ببینید، ابداعش این جوری است، من نمی دانم این تذکیه شده یا نه، می گوید دیدی؟ این مقدار را دیدی از دست مسلمان گرفتی، این که هست، این دست مسلمان یساوی مذکی، این ابداع است. دست مسلمان که وجدانی شماست، ابداعش کجا شد؟ مذکی بودن. این اصل عملی می شود، معیار اصل عملی این است، این که مرحوم شیخ در اول رسائل دارد که الشک إن لوحظت معه الحالة السابقة که استصحاب است و إلا فلا، عرض کردیم در تمام اصول لحاظ هست نه فقط در استصحاب. در تمام اصول لحاظ هست. چون جهل است بدون لحاظ امکان ندارد و لذا این بحث خاتمه ای که بعد می آید یکی از مباحث مهمی که در همین خاتمه هست نسبت بین اصول، ما با این ترتیبی را که اثبات کردیم تمام این مباحثی را که شیخ و بعد مرحوم نائینی گفتند خیلی راحت حلش کردیم، خیلی

متن کامل مطابق با صوت دروس خارج اصول فقه حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

موضوع: تنبیهات استصحاب، تنبیه چهاردهم (بر اساس تبویب مرحوم نائینی)

سه شنبه: ۱۳۹۷/۸/۱

جلسه: ۳۰

صفحه ۱۵

.....
راحت نه با این اتعاب نفسی که آقایان فرمودند. خیلی راحت کلیه این مباحث را حل کردیم. با این مقدمات. حالا یکی مقدمات را

قبول نفرماید آن بحث دیگری است، با این مقدمات کلیه آن اباحت حل شد پس این مطلبی که ایشان فرمودند اجمالا درست است.

بگذارید فردا هم بخوانیم، حالا امروز از وقت تمام شد

و صلی الله علی محمد وآله الطاهرين